

شجاع تر و زیبارو تر و سپید چهره تر و درخشان ترین مردم بود.

عبدالله بن موسی از حسن بن صالح، از سماک، از عکرمه نقل می کرد که می گفته است: \* پیامبر (ص) موهای سبیل خود را کوتاه می فرمود و قبل از ایشان هم حضرت ابراهیم خلیل چنان می فرموده است.

وکیع بن جراح از مشعر، از عوف نقل می کند که می گفته است: \* پیامبر (ص) هیچ گاه نمی خندید مگر به صورت لبخند و تبسم و هرگز به سویی بر نمی گشت مگر با تمام بدن. عنان بن مسلم از سعید بن یزید، از ابوسلیمان، از قول مردی، از عایشه نقل می کند که می گفته است: \* پیامبر (ص) هیچ گاه به سویی بر نمی گشت مگر با تمام بدن.

هاشم بن قاسم از حُسام بن مِصْک، از قَتَادَة نقل می کند: \* خداوند هیچ گاه پیامبری را مبعوث نمی فرماید مگر اینکه خوش چهره و خوش صداست. چنان که پیامبر شما را هم که مبعوث فرمود خوش صورت و خوش صوت بود البته آواز نمی خواند ولی کلمات را با مدی زیبا اداء می فرمود.

اسحاق بن یوسف از زکریا بن ابوزائده، از سعد بن ابراهیم، از نافع بن جبیر بن مطعم نقل می کرد: \* پیامبر (ص) می فرموده است، من سالخورده گردیده ام در ایستادن در نماز و رکوع و سجود بر من پیشی نگیرید.

ابوضمیره انس بن عیاض از هشام بن عروه، از پدرش، از عایشه نقل می کند: \* رسول خدا (ص) چیزی از نماز خود را نشسته نمی گزارد ولی چون سالخورده شد گاهی میان قرائت به زمین می نشست و سی چهل آیه را که از سوره های بزرگ باقی می ماند دو مرتبه بر می خاست و بتیبه را تلاوت می فرمود، بعد رکوع و سجده را انجام می داد.

فَضْل بن دُکَیْن از داود بن قیس فراء، از عبدالله بن عبدالله بن أَقْرَم خُزَاعِی، از قول پدرش نقل می کرد که می گفته است: \* همراه پدرم در بیابانی بودم. کاروانی از کنار ما گذشت و شتران خود را کنار راه خوابانند، و وقت نماز بود معلوم شد پیامبر (ص) همراه آنهاست. نماز گزارند، من هم با ایشان نماز گزاردم. گویی هم اکنون هم زیر بغلهای پیامبر (ص) را در حال سجده می بینم.

عبدالله بن موسی از اسرائیل، از ابواسحاق، از قول مردی از بنی تمیم نقل می کند که می گفته است شنیدم ابن عباس می گفت: \* پیامبر (ص) را در حال سجده دیدم و متوجه سپیدی زیر بغل ایشان شدم.

مَعْن بن عیسی از ابن ابوذیب، از شعبه، از ابن عباس نقل می‌کرد: \* هرگاه پیامبر (ص) سجده می‌کرد سپیدی زیر بغل آن حضرت آشکار و دیده می‌شد.

کثیر بن هشام و فضل بن دکین از جعفر بن بُرقان، از یزید بن أَصَم، از میمونه نقل می‌کند که می‌گفته است: \* پیامبر (ص) هنگام سجده دستهای خود را باز می‌گذارد به طوری که کسی که پشت سر ایشان بود سپیدی زیر بغل آن حضرت را می‌دید.

علی بن عبدالله بن جعفر از عبدالرزاق بن همام بن نافع، از مَعْمَر، از منصور، از سالم بن ابوالجعد، از جابر بن عبدالله نقل می‌کند: \* چون پیامبر (ص) سجده می‌کرد سپیدی زیر بغل ایشان دیده می‌شد.

موسی بن داود از ابن لهیعة، از عبدالله بن مغیره، از ابو هیثم، از ابوسعید خدری نقل می‌کرد که می‌گفته است: \* گویی هم‌اکنون سپیدی زیر بغل پیامبر (ص) در حالت سجده در نظر من است.

یونس بن محمد مودب از شریک، از ابواسحاق نقل می‌کند: \* براء برای ما کیفیت سجده پیامبر (ص) را توصیف می‌کرد و به طور عملی دستهای خود را به زمین نهاد و به حالت سجده درآمد و گفت: پیامبر (ص) چنین سجده می‌فرمود.

حکم بن موسی و مبشر بن اسماعیل حلبی از ابوبکر غسانی، از ابوالاحوص حکیم بن عُمَیر، از جابر بن عبدالله نقل می‌کردند که می‌گفته است: \* پیامبر (ص) قسمت بالای پیشانی و رستنگاه موها را بر زمین می‌نهاد و سجده می‌فرمود.

ابوغسان مالک بن اسماعیل نهدی از جُمَیع بن عمر بن عبدالرحمن عَجلی، از قول مردی در مکه، از قول پسر ابو هاله تمیمی، از امام حسن بن علی (ع) نقل می‌کند که می‌فرموده است: \* از دایی خود هند بن ابو هاله تمیمی که مردی و صف‌کننده بود خواستم صفات رسول خدا (ص) را برای من بیان کند و دوست می‌داشتم چیزهایی را بگویند که به آن دل بستگی داشتم و میان من و آن حضرت مشترک بود، و او چنین گفت:

پیامبر (ص) در نظر مردم سخت بزرگ و بزرگوار بود، چهره‌اش چون ماه شب چهاردهم می‌درخشید، از کوته قامت بلندتر و از بلند قامت کوتاه‌تر بود، سرش بزرگ و موهایش نسبتاً صاف بود گاه که موهایش زیاد بود فرق می‌گشود و گرنه آن را به حال خود

۱. حنا هاء، برادر مادری حضرت زهراست، از اصحاب امیرالمؤمنین علی علیه السلام است و در حج حمل در رکاب ایشان نهید شد. - م.

می گذاشت. مویش هیچ گاه از لاله گوش فروتر نبود مگر هنگامی که زلف می داشت. چهره اش گلنار و درخشان و پیشانی آن حضرت گشاده و ابروانش نسبتاً باریک و کشیده و به یکدیگر پیوسته نبود میان آن رگی وجود داشت که به هنگام خشم برجسته می شد. بینی او نسبتاً برجسته و پرتوی بر آن دیده می شد که می پنداشتی بدون برآمدگی است. ریش آن حضرت انبوه و دهانش بزرگ و دندانهایش سپید و میان آنها اندکی فاصله بود. موهای سینه اش نرم و گردنش در سپیدی چون گردن مجسمه های مرمرین با درخشش نقره فام بود. همه اندامهایش معتدل و ورزیده بود. سینه و شکمش در یک سطح قرار داشت شانه های فراخ و استخوان بندی آن حضرت درشت. قسمت های بدنش که از زیر جامه بیرون بود درخشانده و سپید بود. از زیر گلو تا روی نافش رشته مویی چون خطی رسته بود و روی سینه اش موی دیگری نرسته بود ولی روی شانه ها و ساقهای دستش موی داشت و نیز بالای سینه اش موهایی رسته بود. استخوانهای ساعد ایشان دراز و کشیده و کف دست آن حضرت ضخیم و گشاده بود - این صفت کنایه از بخشندگی هم هست - در عین حال دست و پایشان استخوانی و درشت و کف پاها گود و پوست آن صاف و بدون چروک بود. پشت پای آن حضرت به سمت جلو متمایل می شد گویی در سرازیری حرکت می کرد و به هر سو که برمی گشت با تمام بدن برمی گشت. نگاهش غالباً به سمت پایین بود و به زمین بیشتر می نگریست تا به آسمان. از اصحاب خود سبقت می گرفت و هر کس را که می دید به سلام دادن پیشی می گرفت.<sup>۱</sup>

امام حسن (ع) می گوید. به دایی خود گفتم: چگونه گفتار رسول خدا را برایم وصف کن. گفتم: همواره اندیشمند و اندوهگین به نظر می رسید گویی هیچ راحت نداشت. جز در مورد لزوم صحبت نمی فرمود. سکوت او ممتد بود و به هنگام گفتار تمام دهان را نمی گشود. گفتارش جامع همه معانی بود و آشکار، حق و باطل را روشن می فرمود. نرم گفتار بود و پرگویی نبود و در گفتار خود نسبت به هیچ کس ستم روا نمی داشت. نعمت را هر چه هم کوچک بود بزرگ می شمرد، خوراکیها را نکوهش نمی کرد و بیش از حد ستایش هم نمی فرمود. دنیا و امور مربوط به آن او را خشمگین نمی ساخت. اگر چیزی با حق معارضه داشت از پای نمی نشست تا حق را باری کند. برای خود هرگز خشمگین نمی شد و

۱. این توصیف با اختلافات لفظی اندک در منابع دیگر از جمله دلائل النبوة بیخی. مکارم الاخلاق طبرسی. بنابه الارب بویری آمده است. - ج.

به فکر انتقام کشیدن نبود، هرگاه به چیزی اشاره می‌کرد با تمام کف دست خود اشاره می‌فرمود، و به هنگام تعجب و شگفتی آن را وارونه می‌فرمود گاه به هنگام صحبت با دست راست خود انگشت ابهام دست چپ خویش را می‌گرفت، هرگاه خشمگین می‌شد روی برمی‌گرداند و غیرتمند بود و به هنگام خشنودی چشم فرو می‌بست، بیشتر خنده‌اش به صورت تبسم بود و بدون اینکه قهقهه بزند دندانهای چون تگرگش آشکار می‌شد.

امام حسن (ع) می‌گوید: مدتی این موضوع را از امام حسین (ع) پوشیده داشتم وقتی با او صحبت کردم معلوم شد او پیش از من درباره همین موضوع از هند سؤال کرده است و از پدرمان هم درباره چگونگی ورود و خروج رسول خدا (ص) و کیفیت نشستن ایشان و صفات جسمی آن حضرت پرسشهایی کرده و جواب کافی گرفته است.

امام حسین (ع) می‌گوید: از پدرم در مورد امور داخلی زندگانی پیامبر (ص) پرسیدم، فرمود: هرگاه اراده می‌فرمود به خانه می‌رفت، و وقت خود را در خانه به سه بخش تقسیم می‌کرد، بخشی برای عبادت خداوند و بخشی برای انجام کارهای خانواده‌اش و بخشی برای خودش، و از بخش مخصوص به خود قسمتی را به مردم اختصاص می‌داد و عام و خاص را می‌پذیرفت و چیزی از آنان مضایقه نمی‌داشت.

در این مورد اهل فضل و تقوی را بر دیگران ترجیح می‌داد، و نیازهای ایشان را برمی‌آورد، برخی یک حاجت برخی دو حاجت و برخی چند حاجت داشتند، پیامبر (ص) سرگرم پاسخ دادن و برآوردن نیازهای ایشان می‌شد و در این هنگام مسائلی را که به صلاح ایشان و عموم مسلمانان بود مطرح می‌کرد و می‌فرمود حاضران به افراد غایب ابلاغ کنند و نیاز اشخاصی را که به من دسترسی ندارند بیان کنید که هرکس نیاز نیازمندی را به صاحب قدرتی برساند که خود او نتواند بیان کند، خداوند در قیامت او را پایدار و استوار می‌فرماید، در محضر آن حضرت چیزی جز این صحبت نمی‌شد و از هیچ‌کس موضوع دیگری پذیرفته نمی‌شد، معمولاً گروه گروه برای کسب فیض به حضورش می‌آمدند و در حالی بیرون می‌رفتند که کامشان از شهد علم شیرین شده و خود راهنمای دیگران می‌شدند.

امام حسین (ع) می‌گوید: از پدرم پرسیدم برنامه بیرون از منزل رسول خدا چگونه بود؟ گفت: پیامبر (ص) جز در مواردی که مردم را کمک کند و دلنهای ایشان را به یکدیگر نزدیک کند و موجب تفرقه نشود صحبتی نمی‌فرمود، معمولاً بزرگ هر قومی را گرامی می‌داشت و همواره بر آنها سالاری می‌داد، بدون آنکه نسبت به کسی ترشرویی و بدخلقی

کند مردم را از اعمال زشت بر حذر می داشت، و از آنان که بدکردار بودند، پرهیز می فرمود. نسبت به یاران خود تفقد می کرد، از مردم درباره کارهای معمول میان مردم سؤال می کرد، کارهای پسندیده را می ستود و تقویت می فرمود و کارهای زشت را نکوهش می کرد و خوار می شمرد، کردارش همواره پسندیده و یکنواخت بود، همواره مواظب بود که مردم غافل نشوند، در همه حال محضرش سودمند و آماده بود، هرگز در مورد حق قصور نمی شد و پا را از حق و آنچه دین مقرر داشته است فراتر نمی نهاد، برگزیدگان و نیکان در نظر آن حضرت برگزیده بودند، برترین اصحاب در نظرش خیرخواهترین ایشان بود و کسانی که مواسات و یاری دادن به مردم را بیشتر رعایت می کردند از نظر پیامبر (ص) گرامی تر بودند.

امام حسین (ع) گوید: از پدرم درباره کیفیت نشستن رسول خدا (ص) پرسیدم، فرمود: پیامبر (ص) هیچگاه بدون آوردن نام خدا در جایی نمی نشست و از جایی بر نمی خاست، جایگاه معینی برای خود تعیین نکرده بود و از این کار منع می فرمود، چون به گروهی که نشسته بودند می رسید همان جا که رسیده بود - پایین مجلس - می نشست و به این کار دیگران را هم دستور می فرمود، به تمام همنشینان خود توجه می داشت به طوری که هیچ کس احساس نمی کرد که کسی در نظر پیامبر (ص) از او گرامی تر است، هر کس برای عرض حاجتی او را می نشانید یا برپا نگه می داشت، تحمل می فرمود تا خود او برگردد، هر کس نیازی داشت او را رد نمی فرمود مگر آنکه نیازش را بر آورد یا با گفتاری ملایم توضیح دهد، گشاده رویی و خوش خلقی پیامبر چنان مردم را فرا گرفته بود که او را چون پدر خود می دانستند، همگان در قبال حق در نظرش یکسان بودند، محضر و مجلس او سراسر حلم و حیا و صبر و امانت بود، کسی با صدای بلند صحبت نمی کرد و حرمت همگان محفوظ بود و سخن نامربوط گفته نمی شد، لغزش و اشتباه کسی فاش نمی شد، فضیلت آنان به نسبت تقوای ایشان بستگی داشت، همگان فروتن بودند، سالخوردهگان را احترام می کردند و به کودکان مهر می ورزیدند، نیازمند را بر خود ترجیح می دادند، و افراد غریب را میان خود می گرفتند و با آنان مهربان بودند.

امام حسین (ع) گوید: در مورد روش رسول خدا با همنشینان خود پرسیدم، فرمود: رسول خدا (ص) همواره خنده رو و خوش برخورد و ملایم بود، درشت و تندخو و پرهیاهو و دشنام دهنده و خرده گیر نبود، هیچ ناپسندی انجام نمی داد و هیچ کس از او نومید

نمی شد. <sup>۱</sup> سه چیز را به طور کلی رها کرده بود ستیزه گری و پرگویی و سخن گفتن در کاری که به آن حضرت مربوط نبود. مردم را هم از سه چیز رها کرده بود. هیچ گاه کسی را نکوهش و سرزنش نمی فرمود، به جستجوی معایب ایشان نمی پرداخت و فقط در مواردی که امید ثواب و پاداش بود تذکر می فرمود. هر گاه رسول خدا (ص) صحبت می کرد همگان چنان ساکت بودند که گویی بر سر ایشان مرغ و پرنده نشسته است. و چون سکوت می فرمود آنها صحبت می کردند و هیچ گاه در محضرش ستیزه و بگومگو نمی کردند. هر کس صحبت می کرد گوش فرا می دادند تا تمام شود. اگر اصحاب از چیزی می خندیدند یا تعجب می کردند. پیامبر (ص) هم لبخند می زد و تعجب می فرمود. در مورد اشخاص غریب و نیازمند تحمل می فرمود هر چند درشت سخن می گفتند و گاه اتفاق می افتاد که اصحاب، شخص فقیر را می خواستند و نیازش را برمی آوردند تا مزاحم پیامبر (ص) نباشد. به مسلمانان می فرمود هر گاه می بینید نیازمندی نیازی دارد، حاجتش را بر آورید و از او پذیرایی کنید. هرگز خواهان مدح و ستایش نبود مگر آنکه کسی می خواست به آن وسیله در صدد جبران چیزی باشد. سخن هیچ کس را قطع نمی کرد مگر آنکه از حد درگذرد - مثلاً غیبت کند - که در آن صورت او را نهی می کرد یا خود برمی خاست.

امام حسین (ع) گوید: پرسیدم سکوت آن حضرت چگونه بود؟ فرمود: سکوت رسول خدا شامل چهار مرحله بود حلم و حذر و تقریر و تفکر. تقریر آن حضرت بر این بود که به همگان به نسبت مساوی بنگرد و به طور مساوی مطالب ایشان را بشنود. تفکر او بیشتر در مورد امور پایدار و ناپایدار بود. حلم او با صبر و شکیبایی همراه بود و کمتر چیزی آن حضرت را خشمگین و دلگیر می ساخت. و حذر و مواظبت شدید او در چهار مورد بود، کار نیکو کردن که سر مشق دیگران باشد. و ترک کار ناپسند که عملاً از آن نهی فرموده باشد. و کوشش و اندیشیدن در اموری که کار امت را روبراه کند. و قیام در مواردی که خیر دنیا و آخرت امت را در بر داشته باشد.

۱. عبارت طینات صحیح به نظر برسد و با توجه به مکارم الاخلاق طبری و بنایه الارب توبیری ترجمه شد. - م.

## بیان مهر و خاتم نبوت که میان شانه‌های پیامبر (ص) بود

عبدالله بن موسی عبسی و فضل بن دُکین از قول اسرائیل، از سماک نقل می‌کردند که می‌گفته است از جابر بن سَمُرَة شنیدم ضمن وصف پیامبر (ص) می‌گفت: «مهر نبوت را در شانه رسول خدا دیدم که به اندازه تخم کبوتری و همرنگ با بدن آن حضرت بود.<sup>۱</sup>»

همین عبدالله بن موسی از قول حسن بن صالح، از سماک، از جابر بن سَمُرَة نقل می‌کرد که می‌گفته است: «مهر نبوت را که در پشت رسول خدا بود دیدم که برجسته و مثل تخم کبوتر بود.»

ابوداود سلیمان طیالسی از شُعْبَة، از سماک بن حرب، از جابر بن سَمُرَة نقل می‌کرد که می‌گفته است: «مهر نبوت را که بر پشت پیامبر (ص) بود دیدم به اندازه تخم مرغی بود.»

ضحاک بن مَخْلَد از عَزْرَة بن ثابت، از عِلْبَاء بن أَحْمَر، از ابورِثَنه<sup>۲</sup> نقل می‌کرد که می‌گفته است: «پیامبر (ص) به من فرمود: نزدیک بیا و به پشت من دست بکش. نزدیک شدم و به پشت ایشان دست کشیدم و انگشتان خود را بر مهر نبوت نهادم و آن را فشردم. گفتیم: مهر نبوت چه بود؟ گفت: مقداری موی جمع شده کنار دوش آن حضرت.»

فضل بن دُکین از زُهَیْر، از عُرْوَة بن عبدالله بن قُشَیر، از معاویه بن قُرَة، از پدرش نقل می‌کرد که می‌گفته است: «همراه گروهی از بنی مُزَیْنَه به حضور پیامبر (ص) آمدم و بیعت کردم. بندهای پیراهن پیامبر (ص) باز بود دست خود را وارد گریبان ایشان کردم و مهر نبوت را دست کشیدم.»

احمد بن عبدالله بن یونس و خالد بن خدّاش از حماد بن زید، از عاصم احول پسر عبدالله بن سرجس نقل می‌کنند که می‌گفته است: «به حضور پیامبر (ص) آمدم و میان یاران خود نشسته بودم. برگشتم پشت سر آن حضرت ایستادم دانست چه می‌خواهم. ردایش را از دوش انداختم. در قسمتی از کتف ایشان مهر نبوت را دیدم که به اندازه مشت جمع کرده بود و بر اطراف آن خالهایی چون زگیل و میخچه بود. آن‌گاه آمدم و روبروی پیامبر

۱. برای اطلاع از مجموعه نسی روایات مربوط به مهر نبوت به زبان فارسی، رکت: مقاله از رنده دکتر ابوتراب عیسی، نشریه دانشکده الهیات و معارف اسلامی مشهد، تابستان ۱۳۵۴، ص ۲۱-۵-م.

۲. کتب دو خوار اصحاب رسول خداست، رکت: ابن اثیر، اسدالغانه، ج ۵، ص ۱۹۳-م.

ایستادم و گفتم: ای رسول خدا، خداوند تو را بیامرزد، فرمود: و تو را، یکی از مردم به عاصم گفتم: رسول خدا برای تو استغفار فرمود؟ گفتم: آری برای شما هم استغفار می‌فرماید و این آیه را خواند: آمرزش بخواه برای گناه خودت و برای مردان و زنان مؤمن.<sup>۱</sup> احمد بن عبدالله بن یونس روایت فوق را به همین ترتیب که گفتیم آورده است. خالد بن خداش می‌گوید: عاصم گفت، مقابل پیامبر (ص) برگشتم و گفتم: ای رسول خدا لطفاً برای من استغفار فرمایید، و فرمود: خداوندت بیامرزد، بقیه مطالب را هر دو مشترکاً نقل کرده‌اند.

عنان بن مسلم و ابوالولید هشام طیالسی و سعد بن منصور همگی از عبیدالله بن ایاد بن لقیط، از پدرش ایاد، از ابورمته نقل می‌کنند که می‌گفته است: همراه پدرم پیش پیامبر (ص) رفتیم، پدرم به برجستگی‌یی که مثل غده میان کتف پیامبر (ص) بود نگاه کرد و گفت: من از پزشکان معروفم آیا اجازه می‌دهید آن را معالجه کنم؟ فرمود: همان کسی که آن را آفریده است پزشک آن است.

یعقوب بن اسحاق حَضْرَمِی از حَمَاد بن سَلَمَةَ، از عاصم، از ابورمته نقل می‌کند که می‌گفته است: به حضور پیامبر (ص) رسیدم و دیدم میان ایشان غده‌یی به اندازه پشگل شتر<sup>۲</sup> یا تخم کبوتر است، گفتم: ما خانواده‌یی طبیب هستیم آیا اجازه می‌دهید آن را مداوا کنیم؟ فرمود: نه کسی که آن را آفریده است در صورت لزوم مداوا هم خواهد کرد.

قیصه بن عُبَّه از سُفیان، از ایاد بن لقیط، از ابورمته نقل می‌کند که می‌گفته است: همراه پسر من به حضور پیامبر (ص) رسیدم فرمود: آیا پسر من را دوست می‌داری؟ گفتم: آری، فرمود: به شرط آنکه او در محبت تو از حق منحرف نشود و تو هم همچنان، و در این هنگام پیامبر (ص) به طرفی برگشت و متوجه شدم که غده‌یی به اندازه سیبی در کتف آن حضرت است، گفتم: ای رسول خدا من بیماران را معالجه می‌کنم، اجازه فرمای آن را بشکافم و معالجه کنم، فرمود: پزشک آن همان کسی است که آن را آفریده است.

عبدالله بن جعفر رقی از عبیدالله بن عمرو، از عبدالملک بن عمیر، از ایاد بن لقیط، از ابورمته نقل می‌کند که می‌گفته است: همراه پسر من به حضور پیامبر (ص) رسیدم و گفتم: پسر جان این رسول خداست، همینکه پسر من آن حضرت را دید از ترس و هیبت بر خود

۱. بخشی از آیه ۱۹، سوره بقره و هجم - محمد - م.

۲. ملاحظه می‌فرمایید که در این تشبیه ما همه بی‌دوفی نوعی سادگی و بساطت عربی دیده می‌شود. - م.



لرزید. چون خواستم برگردم، گفتم: ای رسول خدا من مردی طیب و از خاندان طیبم و پدرم در دوره جاهلی از پزشکان مشهور بود، اجازه فرمای آنچه را میان شاندهای شماست بشکافم که اگر غده چرکین باشد خداوند پیامبر خود را شفا دهد. فرمود: برای آن طبیعی غیر از خدا نیست، و آن به اندازه تخم کبوتر بود.

## صفت موی رسول خدا (ص)

وکیع بن جراح از سفیان، از ابواسحاق، از براء نقل می‌کند که می‌گفته است: \* پیامبر (ص) دارای موهای بلندی بود که به سر شانده‌هایش می‌رسید.

یحیی بن عباد و ابوالولید هشام طیالسی هر دو از شُعْبَةَ، از ابواسحاق نقل می‌کنند که می‌گفته است: \* شنیدم براء رسول خدا (ص) را وصف می‌کرد و می‌گفت: بلندی مویش تا لاله‌های گوش بود.

عُبَیدالله بن موسی از اسرائیل، از ابواسحاق، از براء نقل می‌کند که می‌گفته است: \* هیچ‌کس از خلق خدا را در حله سرخ زیباتر از رسول خدا (ص) ندیده‌ام زلف او تا نزدیک شانده‌هایش بود.

فضل بن دُکَیْن از شُرَیْک، از ابواسحاق، از براء نقل می‌کند که می‌گفته است: \* هرگز کسی را که موهایش را شانه کرده باشد در جائه سرخ، زیباتر از پیامبر (ص) ندیده‌ام، موهایش تا نزدیک دوش بود.

یزید بن هارون و سلیمان بن حرب از حریر بن حازم، از قتاده نقل می‌کردند که می‌گفته است: \* به انس بن مالک گفتم: موی پیامبر (ص) چگونه بود؟ گفت: موج‌دار بود نه صاف صاف و نه پیچیده، یزید بن هارون اضافه می‌کند که اندازه بلندی موهای رسول خدا میان گوش و دوش ایشان بود.

عازم بن فضل از حَمَاد بن سَلَمَةَ، از ثابت، از انس بن مالک نقل می‌کند: \* رسول خدا (ص) هیچ‌گاه موهایش را از گوشش بلندتر نمی‌گذاشت.

ابوداود سلیمان طیالسی و عمرو بن عاصم کلابی هر دو از هَمَام، از قتاده، از انس بن مالک نقل می‌کنند که می‌گفته است: \* رسول خدا زلف داشت. ابوداود می‌گفت بلندی آن تا شاندهای پیامبر (ص) بود، و عمرو می‌گفت تا سر شانده‌هایش می‌رسید.

محمد بن مقاتل خراسانی از عبدالله بن مبارک، از مَعْمَر، از ثابت، از انس نقل می‌کرد که می‌گفته است: «بلندی موهای پیامبر (ص) تا نیمه گوش آن حضرت بود. فضل بن دُکَیْن از مُنْدَل، از حُمَیْد، از انس نقل می‌کند که می‌گفته است: «موهای پیامبر (ص) نه پیچیده و نه کاملاً صاف بود و بلندی آن تا نیمه گوش بود. عَنان بن مُسَلَم از حَمَاد بن سَلَمَة، از حُمَیْد، از انس نقل می‌کند: «بلندی موی رسول خدا هیچ‌گاه از گوش ایشان بیشتر نبود.

عَنان بن مسلم و ابوالولید هشام طبالسی و سعید بن منصور همگی از عبیدالله بن ایاد بن لقیط، از ابورمته نقل می‌کنند که می‌گفت: «تصور می‌کردم پیامبر (ص) شباهتی به انسانهای معمولی نخواهد داشت ولی چون او را دیدم انسانی عادی و دارای زلف بود. یَعْلَى و محمد پسران عبید طَنَافِسی از مُجَمَّع بن یحیی انصاری، از عبدالله بن عمران، از مردی از انصار، از علی (ع) نقل می‌کند که ضمن توصیف رسول خدا می‌فرموده است: «آن حضرت دارای زلف بوده است.

عبدالله بن مَسَلَمَة بن قَعْنَب از ابن ابوالزناد، از هشام بن عُرْوَة، از پدرش، از قول عایشه نقل می‌کند که می‌گفته است: «موی پیامبر (ص) از میزان معمولی بلندتر و از زلف کوتاه‌تر بود.

محمد بن مقاتل خراسانی از عبدالله بن مبارک و او از اسماعیل بن مسلم عبیدی، از متوکل ناجی نقل می‌کند: «پیامبر (ص) دارای زلف بود که لاله گوشهایش را می‌پوشاند. عبدالملک بن عُمَر و ابو غامِر عَقْدی از ابراهیم بن نافع، از ابن ابی نُجَیْح، از مجاهد، از ام‌هانی<sup>۱</sup> نقل می‌کند که می‌گفته است: «در سر پیامبر (ص) چهار دسته موی بافته دیدم. فضل بن دُکَیْن از سُفیان بن عَیْنَة، از ابن ابی نُجَیْح، از مجاهد، از ام‌هانی نقل می‌کند که می‌گفته است: «پیامبر (ص) وقتی در فتح مکه به مکه آمد چهار دسته موی بافته بر سر داشت.

احمد بن ولید مکی از مسلم بن خالد، از ابن ابی نُجَیْح، از مجاهد، از ام‌هانی نقل می‌کند که می‌گفته است: «پیامبر (ص) را دیدم که چهار دسته موی بافته بر سر داشت. یحیی بن عباد بصری از ابراهیم بن سعد، از ابن شهاب، از عبیدالله بن عبدالله، از

۱. ام‌هانی، دختر حنات اوطالب و حواهر بدر و مادری امیرالمؤمنین علی (ع)، رکن: ابن ابی عمیر، اسدالغابه، ج ۵، ص

این عباس نقل می‌کند: \* اهل کتاب موهای خود را آویخته می‌گذاشتند و مشرکان موهای خود را جمع می‌کردند و می‌بافتند. پیامبر (ص) تا هنگامی که در این مورد فرمانی نرسیده بود دوست می‌داشت مانند اهل کتاب موهایش آویخته باشد ولی بعد برعکس رفتار می‌فرمود.

سعید بن محمد ثقفی از احوص بن حکیم، از راشد بن سعد و از پدرش حکیم بن عمیر نقل می‌کند که هر دو می‌گفتند: \* پیامبر (ص) دستور می‌فرمود موها را دسته دسته ببافند و از صاف فرو هشتن آن منع می‌فرمود و خود موهایش را می‌بافت.

نعن بن عیسی اشجعی و اسحاق بن عیسی از مالک بن انس، از زیاد بن سعد نقل می‌کردند که از ابن شهاب شنیده است: \* رسول خدا مدتی موهای جلو سر خود را به‌طور آزاد فرو هشته می‌گذاشت و سپس آنها را دسته دسته می‌بافت.

فضل بن دُکین و عبیدالله بن موسی از اسرائیل، از سماک، نقل می‌کردند که از جابر بن سَمْرَةَ شنیده است: \* پیامبر (ص) دارای موهای انبوه در سر و ریش خود بود، عبیدالله این روایت را به صورت اینکه موهای ریش آن حضرت پر پشت و انبوه بود، آورده است.

ابو ضَمْرَةَ انس بن عیاض لثی از جعفر بن محمد (ع)، از پدرش نقل می‌کند: \* حسن پسر محمد بن حنثیه از جابر بن عبدالله در مورد چگونگی غسل پیامبر (ص) سؤال کرده است. جابر گفته است، پیامبر (ص) سه مشت آب بر سر خود می‌ریخت، حسن گفته است، موهای من انبوه است، و جابر به او گفته، ای برادرزاده موی سر رسول خدا (ص) از موی سر تو بیشتر و خوشبوتر بود - بیشتر به آن عطر مالیده شده بود.

سعید بن منصور از اسماعیل بن عیاش، از عبدالعزیز بن عبیدالله نقل می‌کند که می‌گفته است: \* وَهَب بن کبسان را دیدم که محل رستنگاه موی پیشانی خود را در سجده بر زمین می‌نهد، گفتم: ای ابونُعَیم تمام پیشانی خود را بر زمین بگذار، گفتم: از جابر بن عبدالله شنیدم که می‌گفت دیدم رسول خدا (ص) رستنگاه موی پیشانی خود را بر زمین می‌نهد.

عنان بن مسلم از حماد بن سلمه، از حَمَیْدَه نقل می‌کند که از انس در مورد موی پیامبر (ص) سؤال کردند، گفتم: \* مویی شبیه‌تر از موی قتاده به موی پیامبر (ص) ندیده‌ام و قتاده خوشحال شد.

سلیمان بن حرب از سلیمان بن مغیره، از ثابت، از انس نقل می‌کند: \* پیامبر (ص) را

در حالی دیدم که سلمانی سرش را می تراشید و اصحاب آن حضرت را احاطه کرده بودند و می خواستند موهای پیامبر در دستهای ایشان فرو ریزد.

## موهای سپید رسول خدا (ص)

اسماعیل بن ابراهیم اسدی و یزید بن هارون و ابو ضمره انس بن عیاض لئیی و معاذ بن معاذ عتبری و محمد بن عبدالله انصاری همگی از قول حمید طویل نقل می کردند که می گفت: \* از انس بن مالک پرسیدند آیا رسول خدا (ص) خضاب می کرد؟ گفت: خداوند او را با موی سپید معیوب نکرده بود و چندان موی سپید نداشت که نیاز به خضاب بستن داشته باشد. اسماعیل و یزید در این روایت اضافه می کردند که فقط چند تار موی سپید در جلو ریش پیامبر (ص) وجود داشت. همچنین حمید و یزید با دست خود به جلو ریش خود اشاره می کردند. و معاذ در این روایت افزوده است که شمار تارهای موی سپید پیامبر (ص) به بیست نمی رسید.

موسی بن داود از زهیر، از حمید طویل، نقل می کرد: \* از انس بن مالک پرسیده شد آیا رسول خدا (ص) خضاب می بست؟ گفت: شمار موهای سپیدش کمتر از آن بود که نیازی به خضاب داشته باشد. موهای سپید ریش آن حضرت به بیست نمی رسید. زهیر می گوید، مردی که طرف راست حمید ایستاده بود گفت: شمار آنها هفتاد تار بود و دستش را بر چاندانش نهاد.

عثمان بن مسلم از حماد بن سلمه، از ثابت نقل می کند: \* به انس گفته شد آیا موهای رسول خدا (ص) سپید شده بود؟ گفت: خداوند او را با موهای سپید معیوب نکرده بود در تمام سر و ریش او غیر از هنده یا هیجده موی سپید وجود نداشت.

سلیمان بن حرب و عارم بن فضل از حماد بن زید، از ثابت بنانی نقل می کنند که می گفته است: \* از انس در مورد خضاب رسول خدا (ص) پرسیدند. گفت: رسول خدا چندان موی سپید نداشت که نیازی به خضاب داشته باشد. سلیمان ضمن این حدیث می گوید: مجموعاً چند تار موی سپید در ریش پیامبر وجود داشت که اگر می خواستی می توانستی بشمری. عارم هم فقط با تفاوت الفاظ همین را می گوید.

انس بن عیاض از ربیع بن ابو عبدالرحمن نقل می کند که از انس بن مالک شنیده که

طفات  
می گفته است: پیامبر (ص) رحلت فرمود در حالی که در سر و ریش او بیست تار موی سپید هم نبوده است.

فضل بن دُکین و عثمان بن مسلم و عمرو بن عاصم کلابی، همگی از هشام بن یحیی، از قتادة نقل می کنند که می گفته است: از انس بن مالک پرسیدم آیا رسول خدا (ص) خضاب می بست؟ گفت: موهای سپید پیامبر (ص) آن اندازه نبود مقدار کمی در دو شقیقه اش بود.

حجاج بن نُضیر از محمد بن عمرو، از محمد بن سیرین نقل می کند: از انس بن مالک پرسیدم آیا پیامبر (ص) خضاب می بست؟ گفت: نه موهای سپید آن حضرت آن قدر نبود ولی ابوبکر خضاب می بست، ابن سیرین می گوید، از آن روز خضاب بستم.

محمد بن مقاتل از عبدالله بن مبارک، از مثنی بن سعید، از قتادة، از انس نقل می کند که می گفته است: پیامبر (ص) هیچ گاه خضاب نرمود، که سپیدی موی آن حضرت در جلو ریش و اندکی در چانه بود و چند تاری پراکنده در سر که دیده نمی شد، مثنی ضمن این روایت می گفته است و مقداری در شقیقه ها.

محمد بن صباح از اسماعیل بن زکریاء، از عاصم، از ابن سیرین نقل می کند که می گفته است: از انس بن مالک پرسیدم آیا رسول خدا خضاب می بست؟ گفت: نه سپیدی مویش در حدی که خضاب لازم داشته باشد نرسید، در ریش ایشان چند تار موی کوتاه سپید بود. عازم بن فضل از حماد بن مسلمة، از قول سماک بن حرب می گوید: از جابر بن سمره سؤال شد آیا موهای رسول خدا سپید شد؟ گفت: در سر و ریش رسول خدا (ص) موی سپیدی نبود جز چند تار مویی در فرق سرش که آن هم هرگاه روغن می مالید دیده نمی شد و زیر روغن پوشیده می شد.

ابوداود سلیمان طیالسی از شعبه، از سماک نقل می کند: از جابر بن سمره در مورد موهای سپید پیامبر (ص) سؤال شد، گفت: هرگاه روغن بر سر خود می مالید دیده نمی شد و هرگاه روغن نرود بود آشکار می شد.

عبدالله بن موسی و فضل بن دُکین از اسرائیل، از سماک بن حرب نقل می کردند از جابر بن سمره شنیده که می گفته است: مقدار کمی از موهای جلو سر و ریش رسول خدا (ص) سپید شده بود و هرگاه روغن و شانه می زد دیده نمی شد و هرگاه ژولیده موی بود دیده می شد.

وکیع بن جراح از سفیان، از ایوب سختیانی از یوسف بن طلق بن حبیب نقل می‌کند: روزی سلمانی مشغول اصلاح موهای سبیل رسول خدا بود. موی سپیدی در ریش ایشان دید و خواست آن را بزند پیامبر (ص) دستش را گرفتند و فرمودند، هر کس در اسلام مویی سپید کند روز قیامت آن موی سپید برای او پرتوی خواهد بود.

عمرو بن هَیْثَم و یحیی بن حُلَیْف بن عُثْبَةَ. از هشام دستوائی، از قتاده نقل می‌کردند که می‌گفته است: از سعید بن مسیب پرسیدم آیا رسول خدا خضاب می‌بست؟ گفت: موهای ایشان به آن اندازه سپید نشده بود.

فضل بن دُکَیْن از ابوالأخوص، از أشعث بن سلیم نقل می‌کرد که می‌گفته است: شنیدم پیرمردی از بنی‌کنانه می‌گفت: رسول خدا (ص) را در بازار ذوالمجاز دیدم که موهای پیچیده داشت و تمام موهای سر و ریش او کاملاً سیاه بود.

محمد بن عمر واقدی از بُکَیْر بن مِسْمَار، از زیاد آزادکرده سعد نقل می‌کرد: از سعد بن ابی وقاص پرسیدم آیا رسول خدا خضاب می‌بست؟ گفت: نه و اهمّامی هم به آن کار نداشت که مقدار کمی موی سپید در چانه و جلو سر ایشان بود که اگر می‌خواستم بشمرم می‌توانستم.

واقدی از عمر بن عُثْبَةَ بن ابوعایشه اسلمی، از مُنْدِر بن جَهْم، از هَیْثَم بن دهر اسلمی نقل می‌کرد که می‌گفت: موهای سپید پیامبر (ص) را دیدم در چانه و جلو سر قرار داشت دقت کردم و شمردم سی تار مو بود.

همچنین واقدی از فرّوَة بن زُبَیْد، از بشیر آزادکرده مازنی‌ها نقل می‌کرد که می‌گفته است: از جابر بن عبدالله پرسیدم آیا رسول خدا (ص) خضاب می‌بست؟ گفت: نه سپیدی موی ایشان چنان نبود که نیاز به خضاب داشته باشد. چند مویی در چانه و جلو سر سپید بود که اگر می‌خواستیم بشمریم، می‌شمردیم.

یزید بن هارون از جریر بن عثمان نقل می‌کرد: به عبدالله بن بشر گفته است آیا پیامبر (ص) پیرمرد و سپیدموی شده بود؟ و او گفته است: پیامبر (ص) از این جوان‌تر بود، آری چند تار موی سپید در ریش در قسمت چانه داشت.

فضل بن دُکَیْن و حسن بن موسی اشّیب و موسی بن داود همگی از قول زهیر بن معاویه، از ابواسحاق، از ابوجحیفه نقل می‌کنند که می‌گفته است: پیامبر (ص) را دیدم و این قسمت از چهره‌اش موهایش سپید بود و دست بر چانه خود نهاد، به ابوجحیفه گفتند: تو

در آن هنگام چکاره بودی؟ گفت: تیر می تراشیدم و به آن پیر می زدم.<sup>۱</sup>  
عبداللہ بن موسی از اسرائیل، از ابواسحاق، از وَهَبِ سُوَّائِی که همان ابو جَحِیْفَةَ است  
نقل می کند که می گفته است: پیامبر (ص) را دیدم و زیر لب پائینی ایشان به اندازه انگشتی  
که بر چانه نهند سپید بود.

فضل بن دُکَیْن از شریک، از ابواسحاق، از ابو جَحِیْفَةَ نقل می کند که می گفته است  
پیامبر (ص) را دیدم در حالی که چانه آن حضرت موی سپید داشت.

مسلم بن ابراهیم از قاسم بن فضل نقل می کند که می گفته است: محمد بن علی  
ظاهرأ مقصود محمد بن حنفیه فرزند حضرت امیرالمؤمنین علی است - را دیدم، او میان  
افراد قبیله زُبَیْد به صَلْت و موهای سپیدی که در چانه اش بود نگریست و گفت موهای سپید  
چانه رسول خدا هم این چنین بود، و صَلْت از این موضوع سخت خوشحال شد.

یَعْلَى بن عُبَیْد از حَجَّاج بن دینار بن محمد بن واسع نقل می کند: به پیامبر (ص)  
عرض شد: پیری و موی سپید زود به سراغ شما آمد، فرمود: آری سوره هود و نظایر آن مرا  
پیر کرد.<sup>۲</sup>

عثمان بن عُمر می گوید بونس از زهری، از ابوسلمة نقل می کرد: به رسول خدا  
عرض شد، موی سپید در سر شما می بینیم، فرمود: چرا موهایم سپید نشود و حال آنکه سوره  
هود و سوره اذالشمس کورت را می خوانم.

محمد بن اسماعیل بن ابوفدیک از علی بن ابوعلی، از جعفر بن محمد (ع)، از پدرش  
نقل می کند که می فرمود: مردی به پیامبر (ص) عرض کرد، عمر من از شما بیشتر و شما  
بهنتر و نکوتر از من هستید چرا موهایتان سپید شده است؟ فرمود: سوره هود و نظایر آن و  
آنچه بر سر انتهای پیش از من آمده است موی مرا سپید کرد.

عبداللہ بن موسی از شیبان و اسرائیل، از ابواسحاق، از عِکْرَمَةَ، از ابن عباس نقل  
می کند: ابوبکر به پیامبر (ص) گفت: ای رسول خدا می بینم که موهایت سپید شده است،  
فرمود: آری سوره هود و واقعه و مرسلات و عم و اذالشمس کورت مرا پیر کرد.

فضل بن دُکَیْن و عبدالوهاب بن عطاء هر دو از طَلْحَةَ بن عمرو، از عطاء نقل می کنند  
یکدیگر از یاران پیامبر (ص) گفت: ای رسول خدا موهای شما زود سپید شد، فرمود: آری

۱. این فعل بنوعی معین است از جمله است که فاخذتاً و جوابی بوده است. - م.

۲. در متن نام سوره هود بیابنده است و آیه اول آن سوره ذکر شده است. - م.

سوره هود و نظایر آن موی مرا سپید کرد. عطاء می‌گوید: نظایر سوره هود سوره‌های قمر و مرسلات و تکویر است.

فضل بن دکین از مسعود بن سعد، از ابواسحاق، از عکرمه نقل می‌کند: \* به پیامبر (ص) گفته شد موهایتان چه زود سپید شد؟ فرمود: آری سوره هود و نظایر آن مرا پیر کرد.

عنان بن مسلم و اسحاق بن عیسی گفتند ابوالأخوص، از ابواسحاق، از عکرمه نقل می‌کرد: \* ابوبکر می‌گفته است از رسول خدا پرسیدم چه چیزی موهای شما را سپید کرد؟ فرمود: هود و واقعه و مرسلات و عم و اذالشمس کورت.

عبدالوهاب بن عطاء و سعید از قتاده نقل می‌کنند: \* به پیامبر (ص) گفته شد پیری و سپید شدن موی زود به سراغ شما آمد، فرمود: آری هود و نظایر آن مرا پیر کرد.

خالد بن خدش از عبدالله بن وهب، از ابوصخر نقل می‌کند که بزید رقاشی به او گفته است از انس بن مالک شنیدم می‌گفت: \* روزی ابوبکر و عمر نزدیک منبر نشسته بودند پیامبر (ص) از خانه یکی از همسران خود بیرون آمد و دست به ریش خود می‌کشید و آن را به طرف بالا گرفت و به آن نگاه فرمود. انس می‌گوید: ریش پیامبر (ص) بیشتر از سرش موی سپید داشت، چون پیامبر (ص) کنار آن دو رسید سلام داد. انس می‌گوید: ابوبکر مردی رفیق و عمر مرد سختی بود. ابوبکر گفت: ای رسول خدا پدر و مادرم فدای تو باد چه زود موهایت سپید شده است. پیامبر (ص) ریش خود را با دست به طرف بالا بلند فرمود و به آن دو نگرست در این موقع چشمان ابوبکر اشک آلود شد و پیامبر (ص) فرمود: آری سوره هود و نظایر آن موی مرا سپید کرد. ابوبکر گفت: پدر و مادرم فدای تو باد. نظایر هود کدام سوره‌هاست؟ فرمود: الْوَاقِعَةُ، وَالْتَارِعَةُ، وَ سَأَلَ سَائِلٌ، وَ إِذَالشَّمْسُ كُوِّرَتْ. ابوصخر می‌گوید، چون این خبر را برای ابن قسیط نقل کردم، گفت: آری ای احمد همواره این حدیث را از استادان و مشایخ خود شنیده‌ام ولی چرا سوره، الْأَخَاقَةُ مَا الْأَخَاقَةُ را از قلم انداختی.

### بیان گفتار کسانی که گفته‌اند رسول خدا (ص) خضاب می‌بسته‌اند

عنان بن مسلم و مسلم بن ابراهیم و یونس بن محمد مؤدب همگی از سلام بن ابومطیع، از



عثمان بن عبدالله بن موهب نقل می‌کنند که می‌گفت: \* جمعی به خانه ام سلمه رفتیم، کیسه‌یی بیرون آورد که در آن مقداری موی پیامبر (ص) وجود داشت، که با حنا خضاب شده بود، عفان و یونس افزوده‌اند که با حنا و کتم رنگ شده بود.

فضل بن دکین از نُصَیر بن اَبُو الْأَشْعَثُ، از ابن موهب نقل می‌کند: \* ام سلمه مقداری از موهای پیامبر (ص) را به او نشان داده و سرخ بوده است.

فضل بن دکین از مَعْقِل بن عبدالله، از عِکْرَمَة بن خالد نقل می‌کند که می‌گفته است: \* مقداری از موی پیامبر (ص) در جعبه‌یی پیش من است که با رنگ خضاب شده است.

فضل بن دکین و یحیی بن عباد از یونس بن ابواسحاق، از ابراهیم بن محمد بن سعد و از قول پدر یحیی بن عباد نقل می‌کنند که می‌گفته است: \* زنگوله کوچکی زرینی داشتیم که در آن چند تار موی پیامبر (ص) قرار داشت که با حنا و کتم رنگ شده بود و مردم آن را در آب فرو می‌بردند.<sup>۱</sup>

عبدالله بن نُمَیر از عثمان بن حَکَم نقل می‌کرد که می‌گفته است: \* در خاندان ابو عبیده بن عبدالله بن زَمْعَة چند تار موی پیامبر (ص) را دیدم که با حنا رنگ شده بود.

حُجَین بن مُثَنی از لیث بن سعد، از خالد بن یزید، از سعید بن ابوهلال، از ربیعه بن ابوعبدالرحمن نقل می‌کند که می‌گفته است: \* چند تار موی رسول خدا (ص) را دیدم که سرخ بود از علت آن پرسیدم، گفتند: به واسطه استعمال عطر رنگین سرخ شده است.

محمد بن عبدالله انصاری و کَهِمَس نقل می‌کنند: \* به عبدالله بن بُرَیْده گفته شد، آیا رسول خدا (ص) خضاب می‌فرمود؟ گفت: آری.

جریر بن عبدالحمید از یزید بن زیاد، از ابوجعفر - ظاهراً یعنی حضرت امام محمد باقر - نقل می‌کند که می‌گفته است: \* موهای بناگوش رسول خدا (ص) سپید شده بود و با حنا و کتم خضاب می‌بست.

عنان بن مُسلم و ابوالولید هشام طیالسی و سعید بن منصور، از عبیدالله بن ایاد، از پدرش، از ابورمته نقل می‌کردند: \* ضمن توصیف رسول خدا (ص) می‌گفت: دارای زلف بودند و آثاری از رنگ حنا در آن دیده می‌شد.

عنان بن مُسلم از حَمَاد بن سلمه، از عبیدالله بن عمر، از سعید بن ابوسعید مقبری، از

۱. در دلائل النبوه بیہنی آمده است، که بسازان برای استنشاق آن را وارد آبی می‌کرده‌اند و آب را می‌نوشیده‌اند. - م.

ابن جُرَیج نقل می‌کند: \* به ابن عمر گفته است: می‌بینم ریشت را رنگ می‌کنی. و او گفته است: خودم دیدم که پیامبر (ص) ریش خود را رنگ می‌کند.

هاشم بن قاسم کنانی از عاصم بن عمر، از عبدالله بن سعید مقبری، از عبید بن جریج نقل می‌کند که می‌گفته است: \* پدرم به ابن عمر گفته است: می‌بینم که ریش خود را جز با رنگ زرد زعفرانی با چیز دیگری رنگ نمی‌کنی. گفت: آری دیدم که رسول خدا (ص) چنین می‌فرمود.

خالد بن خدّاش از عبدالله بن وهب، از عبدالله بن عمر، از نافع نقل می‌کند: \* ابن عمر ریش خود را با خلوق<sup>۱</sup> به رنگ زرد درمی‌آورد و می‌گفت رسول خدا (ص) هم چنان می‌کرده است.

سعید بن محمد ثقفی از احوص بن حکیم، از پدرش، از عبدالرحمن ثمالی نقل می‌کرده است: \* پیامبر (ص) ریش خود را با آب سدر رنگ می‌فرموده است و دستور می‌داده است برای اظهار مخالفت با عجمها، مسلمانان موهای خود را رنگ کنند.

### بیان مطالبی که

## پیامبر (ص) و اصحاب در مورد رنگ کردن موهای سپید گفته‌اند و کراهت خضاب بستن با رنگ سیاه

یزید بن هارون و عبدالله بن نمیر و محمد بن عبدالله انصاری از محمد بن عمرو، از ابوسلمه، از ابوهزیره نقل می‌کردند که رسول خدا فرموده است: \* موهای سپید را رنگ کنید و خود را شبیه یهودیان و مسیحیان نسازید.

محمد بن کناسه اسدی و هشام بن عروه از عثمان بن عمرو، از پدرش، از زبیر نقل می‌کنند که پیامبر (ص) می‌فرموده است: \* موهای سپید خود را رنگ کنید و به یهودیان شبیه نباشید.

همچنین عبدالله بن نمیر از هشام بن عروه، از پدرش نقل می‌کند که رسول خدا (ص) فرمود: \* موهای سپید را رنگ کنید و شبیه یهودیان مباشید.

۱. عطر و رنگی مرکب از چند ماده که به رنگهای مختلف تهیه می‌شده است. - م.

همین عبدالله بن نُمَیر از أَجَلَح، از عبدالله بن بُرَیدَة، از ابوالاسود دُؤَلِی، از ابوذر نقل می‌کند که پیامبر (ص) فرموده است: «بهترین رنگی که می‌توانید با آن موهای سپید را رنگ کنید حنا و کتم است.»<sup>۱</sup>

يعقوب بن ابراهیم بن سعد از پدرش، از صالح بن کیسان، از ابن شهاب، از ابوسلمة بن عبدالرحمن، از ابوهریره نقل می‌کند که پیامبر (ص) فرموده است: «یهودیان و مسیحیان موهای سپید خود را رنگ نمی‌کنند و شما مخالف آنان رفتار کنید.»<sup>۲</sup>

فضل بن دُکَیْن از یونس به اسحاق، از ابراهیم بن محمد بن سعد بن ابوقاص نقل می‌کند: «پیامبر (ص) سؤال فرمود: یهودیان در مورد موهای سپید خود چه می‌کنند؟ گفتند: رنگ نمی‌کنند. فرمود: مخالف آنها رفتار کنید و بهترین چیزی که با آن موهای سپید خود را می‌توانید رنگ کنید حنا و کتم است.»

عبدالوهاب بن عطاء از سعید، از حماد، از ابراهیم، از اسود بن یزید نقل می‌کند: «انصار به حضور رسول خدا آمدند و موهای سر و ریش ایشان سپید بود، دستور فرمود رنگ کنند و آنان رنگ کردند برخی زرد و برخی سرخ.»

عبدالوهاب بن عطاء می‌گوید سعید از ابن ابی عَرُوبَة در مورد خضاب سؤال کرد، او از قتاده نقل کرد که پیامبر (ص) فرموده است: «اگر ناچار می‌شوید که موهای خود را رنگ کنید با حنا و کتم خضاب کنید.»

مُؤَمَّل بن اسماعیل از مثنیان، از رُکَیْن بن رَبِیع، از قاسم بن حسان، از عمویش عبدالرحمن بن حَرْمَلَة، از عبدالله نقل می‌کند: «پیامبر (ص) تغییر دادن رنگ موهای سپید را خوش نمی‌داشت.»

عنان بن مسلم و هاشم بن قاسم و احمد بن عبدالله بن یونس همگی از محمد بن طلحة، از حُمَید بن وَهَب قرشی، از قول پسران طاوس، از پدرشان، از عبدالله بن عباس نقل می‌کنند که می‌گفته است: «مردی از کنار پیامبر (ص) عبور کرد که موهای خود را حنا بسته بود. فرمود: این چه خوب است. آن‌گاه مرد دیگری گذشت که با حنا و کتم موهای خود را رنگ کرده بود. فرمود: این از آن بهتر است. سپس مرد دیگری عبور کرد که ریش خود را زرد کرده بود. فرمود: این از همه بهتر است.»

۱. در روایت دیگر هم فقط با اختلاف در اسامی همین الفاظ آمده است که چون مکرر بود ترجیح شد. -م.

۲. روایت دیگری هم از ابوهریره به همین الفاظ آمده است که ترجیح شد. -م.

عبدالوهاب بن عطاء از ابن جُرَیج، از ابن شهاب نقل می‌کند که پیامبر (ص) می‌فرمود: «موهای سپید خود را رنگ کنید. ابن شهاب می‌گفته است بهترین رنگها در نظر من سیاه پررنگ است.»

عمرو بن عاصم کلابی از همام، از مثنی بن صباح، از عمرو بن شعیب، از عمرو و عاصم نقل می‌کند: «پیامبر (ص) از خضاب بستن با رنگ سیاه نهی می‌فرموده است.»

عبدالله بن جعفر رقی از عبیدالله بن عمرو، از عبدالکریم، از سعید بن جبیر، از ابن عباس نقل می‌کند که پیامبر (ص) فرموده است: «در آخر الزمان قومی موهای خود را با رنگ سیاه همچون پر کبوتران سیاه رنگ می‌کنند آنان بوی بهشت را نخواهند بوید.»

عبدالرحمن بن محمد محاربی از لیث، از عامر با سلسله اسناد خود نقل می‌کند که پیامبر (ص) فرمود: «خداوند متعال روز قیامت به هر کس که با رنگ سیاه خضاب کند نخواهد نگرست.»

کثیر بن هشام از ناهض بن سالم، از موسی بن دینار آزاد کرده ابوبکر، از مجاهد نقل می‌کند: «پیامبر (ص) مردی سیاه‌مو را دید که روز قبل او را سپیدموی دیده بود، فرمود: تو کیستی؟ گفت: فلان هستم. فرمود: نه که تو شیطانی.»

عبدالوهاب بن عطاء از ابو محمد راشد حمانی، از قول مردی، از زهری نقل می‌کند که می‌گفته است: «در تورات نوشته شده است هر کس ریش خود را سیاه کند از رحمت حق دور شده و ملعون است.»

ابو اسامه و محمد بن عبید و اسحاق بن یوسف از زرق از عبدالملک بن ابوسلیمان نقل می‌کنند که می‌گفته است: «از عطاء در مورد خضاب کردن با وسمه پرسیدند، گفت: از چیزهایی است که مردم به تازگی آن را معمول ساخته‌اند، من گروهی از اصحاب پیامبر (ص) را دیده‌ام و هیچ‌یک را ندیده‌ام که با وسمه خضاب ببندد، بلکه فقط با حنا و کتم و همین رنگ زرد ریش خود را رنگ می‌کردند.»

### بیان سخن کسانی که گفته‌اند پیامبر (ص) نوره کشیده‌اند

فضل بن دُکین و موسی بن داود از شریک، از لیث، و فضل از ابراهیم و موسی، از ابومعشر، از ابراهیم نقل کردند: «پیامبر (ص) هرگاه نوره می‌کشید، عورت و پشت عورت خود را

شخصاً و با دست خود نوره می کشیدند.<sup>۱</sup>

عازم بن فضل و موسی بن داود از حماد بن زید، از ابوهاشم، از حبیب بن ابوثابت هم نقل می کردند: پیامبر (ص) نوره می کشیده اند.

عمرو بن عاصم کلابی و حفص بن عمر حَوْضی از همام، از قتادة نقل می کند که می گفته است: پیامبر (ص) و ابوبکر و عمر و عثمان نوره نکشیدند، عمرو بن عاصم گفته است، پیامبر (ص) و خلفاء و حفص بن عمر گفته است و حسن (ع) نوره نکشیدند.

عبدالوهاب بن عطاء از سعید، از قتادة نقل می کند: پیامبر (ص) و عمر و ابوبکر و عثمان نوره نکشیده اند.

هسین عبدالوهاب از حَنْظَلَةَ، از نافع، از ابن عمر نقل می کند که پیامبر (ص) فرموده است: از امور فطری و پسندیده گرفتن ناخن و کوتاه کردن سبیل و زدودن موی زهار است.

## بیان خون گرفتن رسول خدا (ص)

محمد بن عبدالله اسدی از سفیان، از حُمَید، از انس نقل می کند: پیامبر (ص) خون گرفت و ابوطیبة از ایشان خون گرفت و پیامبر دستور فرمود دو صاع - معمولاً خرما یا جو - به او بپردازند و به مسلمانان دستور داد از مالیات او چیزی بکاهند.

خالد بن خدش و علی بن ثابت از وازع، از ابوسلمه، از جابر نقل می کردند که می گفت: روز هیجدهم رمضان ابوطیبة را که خون گیر بود دیدم، گفتم: کجا بودی؟ گفت: پیش رسول خدا بودم و از ایشان خون گرفتم.

مالک بن اسماعیل و سُریج بن نعمان و خالد بن خدش از ابوعوانة، از ابوشیر جعفر بن ایاس، از سلیمان بن قیس، از جابر بن عبدالله نقل می کند: پیامبر (ص) ابوطیبة را خواست و او از پیامبر خون گرفت، رسول خدا از او پرسید: چند صاع خراج می پردازی؟ گفت: سه صاع، مقرر فرمود یک صاع از خراج او کم شود.

ابوالجواب بن أَحْوَص بن جَوَاب ضَبّی و عمار بن زُرَیْق از محمد بن عبدالرحمن، از ابوالزبیر، از جابر بن عبدالله نقل می کند: ابوطیبة از پیامبر (ص) خون گرفت و پیامبر فرمود:

۱. این روایت تا هسین الناط ولی استاد محقق به مرانه بیانی آمده که فقط به برحمة یکی فاعت ند. و چون پادشاهان و اشراف شخصاً این کار را انجام نمی دادند، منظور بیان تواضع حضرت خنی مرت است. - م.

مقدار خراجی که می‌پردازی چه اندازه است؟ گفت: چنین و چنان. پیامبر (ص) خراج از او برداشت و او را نپهی هم نفرمود.

حُجَّین بن مُثَنِّی و عبدالعزیز بن ابوسَلَمَةَ از حُمَید طویل. از انس بن مالک نقل می‌کنند که گفت: ابوطیبه که برده یکی از انصار بود از پیامبر (ص) خون گرفت، پیامبر (ص) دو صاع خوراکی به او بخشید و با خانواده‌اش صحبت فرمود که از مالیات او بکاهند و فرمود: خون گرفتن از بهترین داروهای شماست.

همان راوی با همان اسناد از ابن عباس نقل می‌کند که می‌گفته است: پیامبر (ص) خون گرفت و به ابوطیبه اجرت پرداخت فرمود، و اگر او مرد پلیدی می‌بود حتماً چیزی به او عطا نمی‌فرمود.

هاشم بن قاسم و شعبه از حکم. از مقسم. از ابن عباس نقل می‌کنند: پیامبر (ص) در حال روزه در حیاط خانه خود خون گرفتند.

نَصْر بن باب از داود. از عامر نقل می‌کند: برده‌یی از خاندان بنی بیاضه از پیامبر (ص) خون گرفت. پیامبر فرمود: چقدر مالیات می‌پردازی؟ گفت: این مقدار. دستور فرمود از خراج او کاسته شود ولی مزد جداگانه‌یی به او عنایت نفرمود.

همین راوی از حجاج. از حکم. از مقسم از ابن عباس نقل می‌کند: پیامبر (ص) در حال روزه خون گرفت و مدتی ضعف کرد و از این رو خون گرفتن برای روزه‌دار مکروه شده است.

عُبَیدة بن حُمَید تیمی از عبدالملک بن عُمَیر. از حُصَین بن عُثَیبه، از سَمُرَة بن جندب نقل می‌کند که می‌گفته است: در محضر رسول خدا بودم که خون‌گیری را خواست و او با شاخهای خون‌گیری از آن حضرت خون گرفت و شروع به خراش دادن پوست با لبه تیغ کرد. گوید. در این هنگام مردی عرب وارد شد و پیامبر را به آن حال دید و چون نمی‌دانست خون‌گیری چیست ترسید و گفت: ای رسول خدا چرا اجازه می‌دهی که این شخص پوست شما را پاره کند. پیامبر (ص) فرمود: این خون گرفتن است. گفت: چه فایده‌یی دارد؟ فرمود: بهترین چیزی است که مردم با آن معالجه می‌شوند.

موسی بن داود و ابن لَهِیعة از عمرو بن شُعَیب. از پدرش. از جدش نقل می‌کنند که می‌گفته است: پیامبر (ص) خون گرفت و مزد خون‌گیر را پرداخت فرمود.

یحیی بن اسحاق بجلی از وهب. از ابوطاووس. از پدرش. از ابن عباس نقل می‌کند

❖ پیامبر (ص) خون گرفت و مزد خون‌گیر را بیشتر از اندازه معمولی عنایت کرد.

هاشم بن سعید بزاز از ابن لَهِیعه، از موسی بن عتبه، از بشر بن سعید و زید بن ثابت نقل می‌کند: ❖ پیامبر (ص) در حیاط مسجد خون گرفت. این خبر از طریق محمد بن معاویه نیشابوری هم با همین اسناد نقل شده است.

حسن بن موسی اشیب از ثابت بن یزید، از هلال بن خباب، از عِکْرَمَة، از ابن عباس نقل می‌کند: ❖ پیامبر (ص) در ماه حرام به مناسبت یک لقمه که از گوسپند مسموم آن زن یهودی خیبری خورده بود خون گرفت. و همواره از اثر آن مسمومیت، بیمارگونه بود و شکایت می‌فرمود.

نصر بن باب از حجاج، از عطاء نقل می‌کند: ❖ رسول خدا (ص) در ماه حرام خون گرفت.

هاشم بن قاسم و ابوجعفر رازی و احمد بن عبدالله بن یونس از مُنْدَل، و هر دو از یزید بن ابوزیاد، از مِثْهم، از ابن عباس نقل می‌کنند: ❖ پیامبر (ص) در ماه حرام و در حالی که روزه بود خون گرفت.

یحیی بن اسحاق بجلی هم از ابن عباس روایت خون گرفتن رسول خدا در حالت روزه را نقل کرده است.

سعید بن سلیمان و عباد بن عوام از ابوالسوار سَلَمِی، از ابوحاضر، از ابن عباس نقل می‌کند: ❖ پیامبر (ص) در حال احرام - برای حج و عمره - خون گرفت. همین سعید با سلسله اسناد دیگری هم این روایت را نقل می‌کند.

حکم بن موسی و قاسم بن خارجه از یحیی بن حمزّه، از نعمان بن منذر، از قول عطاء و مجاهد و طاووس، از ابن عباس نقل می‌کند: ❖ پیامبر (ص) در حالت احرام برای تسکین درد خون گرفت و از ابن عباس پرسیدند آیا پیامبر (ص) در حال احرام به دندانهای خود مسواک می‌زد؟ گفت: آری.<sup>۱</sup>

اسود بن عامر و اسحاق بن عیسی از جریر بن حازم، از قتاده، از انس بن مالک نقل می‌کردند که می‌گفتند است: ❖ پیامبر (ص) معمولاً سه شاخ خون می‌گرفت، دو شاخ از ناحیه پشت گردن و یک شاخ از پشت.

۱. علامه حلی، در مختصر الشافعی، جاب اسدی، تهران، ۱۳۸۷ هجری، ص ۱۰۹، می‌گوید در مورد خون گرفتن و خاراندن بدن در احرام دو قول است و قول بهتر کراهت آن است. - م.

ابن قاسم از لیث، از عقیل، از ابن شهاب، از اسماعیل بن محمد بن سعد بن ابوقاص نقل می‌کند که: دستش را بر جلو سر و بالاتر از کاکل نهاد و گفت: پیامبر (ص) از اینجا خون می‌گرفت. عقیل می‌گوید: اشخاص متعددی برایم نقل کردند که پیامبر (ص) این خون گرفتن را مُغِیْثَةَ (فریادرس) می‌نامید.

عبدالله بن صالح بن مسلم عَجَلی و عبدالرحمن بن ثابت بن ثوبان از پدرش، از ابوهریران، از عبدالرحمن بن خالد بن ولید نقل می‌کند: او از فرق سر و میان دو کتف خود خون می‌گرفت، به او گفتند: ای امیر این چگونه خون گرفتنی است؟ گفت: پیامبر (ص) این چنین خون می‌گرفت و می‌فرمود: این خونها از هر کسی گرفته شود هیچ‌گونه زیانی به او ندارد بلکه مایه مداوا و بهبود اوست.

عنان بن مسلم و عبدالوارث بن سعید و عبدالعزیز بن صُهَیب از حسن بصری نقل می‌کردند: پیامبر (ص) معمولاً دو شاخ خون از پی گردن و یک شاخ از پشت می‌گرفت و می‌فرمود شماره شاخها فرد باشد نه زوج، و عنان بن مسلم با اسناد خود از قتاده هم همین مطلب را نقل می‌کرد.

سعید بن محمد ثَنَیْیَ از أَحْوَص بن حکیم، از خالد بن معدان و راشد بن سعد از جبیر بن نُفَیر نقل می‌کند: پیامبر (ص) از وسط سر خود خون می‌گرفت، هاشم بن قاسم نقل می‌کند که پیامبر (ص) از وسط سر خود خون می‌گرفت، همو نقل می‌کند که پیامبر (ص) این نوع خون گرفتن را مُنْتِذُ (رهایی بخش) می‌نامید.

هاشم بن قاسم از لیث، از حجاج بن عبدالله حَمَیْری، از بُکَیْر بن أَشَجَّ نقل می‌کند که می‌گفته است: به من خبر رسیده است که اَقْرَع بن حابِس به حضور پیامبر رسید و آن حضرت مشغول خون گرفتن از پشت سر خود بود، اقرع گفت: چرا از سر خود خون می‌گیرید؟ فرمود: در این کار شغای درد سر و درد دندان و حواس پرتی و بیماری است. می‌گوید، شک دارم که آیا جنون و دیوانگی را هم فرمود یا نه.

عمر بن حفص از مالک بن دینار، از حسن بصری نقل می‌کند: پیامبر (ص) از سر خود خون می‌گرفت و به اصحاب خود دستور می‌فرمود از سر خود خون بگیرند.

همین عمر بن حفص از ابان، از انس نقل می‌کند که پیامبر (ص) فرمود: خون گرفتن از سر مُغِیْثَةَ است و جبرئیل در آن هنگام که از خوراک مسموم آن زن یهودی خورده بودم مرا به آن دستور داد.



عبدالوهاب بن عطاء از سعید، از قتادة، از انس بن مالک نقل می‌کند که پیامبر (ص) فرمود: «بهترین چیزی که با آن خود را مداوا می‌کنید خون گرفتن و به کار بردن قُسط دریایی است.»<sup>۱</sup>

هاشم بن قاسم از سلام بن سلم طویل، از زید عمی، از یزید رقاشی، از انس بن مالک نقل می‌کند که پیامبر (ص) فرمود: «در شب معراج به هیچ گروهی از فرشتگان نگذشتم مگر اینکه گفتند ای محمد (ص) امت خود را فرمان به خون گرفتن بده.»

عبدالوهاب بن عطاء هم از ربیع بن صبیح، از عمرو بن سعید نقل می‌کند که او سلسله اسناد خود را به پیامبر (ص) می‌رسانده که می‌فرموده است: «به هر فرشته و در هر نقطه از ملا اعلی که می‌گذشتم مرا به گرفتن خون فرمان می‌دادند.»

هاشم بن قاسم و سلام بن سلم از زید عمی، از معاویه بن قرة، از معقل بن یسار نقل می‌کند: «رسول خدا فرمود خون گرفتن در سه‌شنبه‌یی که هفدهم ماه باشد دوائی دردهای تمام سال است.»

سعید بن سلیمان از هیاج بن بسطام، از عبّسه بن عبدالرحمن، از محمد بن زادن، از ام‌سعد<sup>۲</sup> نقل می‌کند که می‌گفته است: «شنیدم رسول خدا دستور می‌فرمود خون‌نهایی را که می‌گیرند دفن کنند.»

محمد بن مقاتل از عبدالله بن مبارک، از اوزاعی، از هارون بن رئاب نقل می‌کند: «پیامبر (ص) خون گرفت و به مردی دستور فرمود آن را دفن کند که سگ در جستجوی خوردن آن برنیاید.»

هاشم بن قاسم از اسرائیل، از جابر، از ابو جعفر (ع) - مقصود حضرت امام باقر (ع) است - نقل می‌کند که می‌فرموده است: «خون گرفتن برای روزه‌دار از این جهت مکروه شده است که پیامبر (ص) در حال روزه خون گرفت و ضعف کرد. ابن سعد می‌گوید، در روایت لیث بن سعد از جعفر بن ربیع، از عکرمه آمده است که در اثر این واقعه مردی منافق

۱. قُسط دریایی، دارویی گناهی که انواع مختلف دانسته است، هندی و دریایی و یونانی و عربی، هم نوع نبح و هم نوع نرس، مادر و کاندسوری و عمده برای کیسه صفرا بوده است. برای اطلاع بیشتر، رک: ابوکر اخربسی، *حدایه المصلین فی الطب*، صحیح دکتر حلال مسی، دانشگاه مشهد، ۱۳۴۴، ص ۲۵۹ و ۲۹۲، و تحت منصل ملک المطهر در المعتمد فی الادویه المشرفه، تصحیح مصطفی السفاء، چاپ بیروت، ۱۹۷۵ میلادی، ص ۳۸۶ - م.

۲. هفت نام از ناموان اصحاب دارای کیسه ام‌سعد همد و نهیدم مقصود کدام است، ولی ابن اثیر او را دحیر زید من ثابت یا همسر او دانسته است، رک: ابن‌العنه، ج ۵، ص ۵۸۶ - م.